



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



«مبادی، مبانی، نتایج»

علم اصول فقه موجود

پیش‌نویس ششم

تنظیم از:

حجة الاسلام والمسلمین صدوق

تیرماه ۱۳۸۷

مبادی علم اصول

تحلیل عقل عمل در عرصه تفقه و اندیشیدن و فلسفه زبان در متن عام

باید قرار دادهای اجتماعی تضاد میان دلالت و ظهورات عرفی و عقلایی	باید «امثال اوامر مولا»	باید «وجوب شکر مُنعم»	باید «حُسن عدل و قُبْح ظلم ذاتی» و قطع ذاتا حجت است.
هدف: بالارفتن تکامل تعبد و تعاون	موضوع (فلسفه نظام تفاهم و تخاطب عام در منطق صوری) نقد و نقض موضوع علم اصول		ضرورت: نیاز جامعه (ارتباط) فرهنگی، هنری، زبانی
ابلاغ احکام اسلام (به افراد) جلوگیری از هرج و مرج و حفظ قانون و حقوق حقوقدانها، ادبا، أوقع فی النفس	درون	فلسفه دلالت تفاهمی و وضعی بر پایه تحلیل نظری و علیتی (کلی) (وضع تعیننی و تعیننی، دلالت تصویری، دلالت تصدیقی، وضع مرکبات، اسماء اشاره و حروف، تابعیت دلالت از اراده، طلب و اراده)	بیرون جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی در فهم از خطابات (متن) قیاس، استحسان، تأویل، دینامیزم
مبارزه بر علیه ظلم برای اجراء یا تحقق احکام دینی	بیرون	فلسفه استعمال عرفی بر پایه استقراء و پذیرش و جاذبه عرفی (مصدق) (حقیقت و مجاز، صحیح و اعم، اصل مشتق، اصول لفظیه، اشتراک لفظی، استعمال لفظ در اکثر از معنا)	درون جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات (متن) (اصل قطع، انسداد و انفتاح، اجتهاد، مصوبه و تخطئه)
مقابل با کلمه باطل برای اقامه کلمه حق برای ارتقاء یقین اجتماعی	حجیت استناد عقلانی و ظهورات (حفظ نظام و جلوگیری از هرج و مرج) (امارات، حجیت ظواهر، بناء عقلاء پایگاه حجیت فلسفه تفاهم ادباء (ایجاد انگیزه)، حقوق دانان (حفظ نظام) و...)		تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات (متن) (حجیت عرف زمان تخاطب گذشته، حال، آینده، شان تخاطب)

مبانی علم اصول (تفاهم و تخاطب با شارع از طریق ساخت اصول)

تطبیق مکانیزم ساخت علم اصول (تفقه، زبان شناسی و حجیت بناء عقلاء در متن عام) به کتاب و سنت (متن خاص)

اثبات جریان وظیفه از طرف مولا	آثار وظیفه و تنوع ان برای مکلف	ثبوت مواد تفقه وظیفه برای مجتهد (احکام ظاهری و احکام واقعی، قطع، اماره و اصل عملی)
جعل احکام دائر مدار مصالح و مفسد	توصیف «حافظ اعتقادات مکلفین» اصالت برائت	آسناد (اخبار و سند) بر پایه لفظ پذیرش کتاب و سنت در نزد اهل کتاب اصل قطع، خبر واحد (اماره)، اجماع و شهرت و سیره
تنجیز حکم دائر مدار علم و قدرت	تکلیف «حافظ رفتار مکلفین»	استناد (دلالت) بر پایه معنای نص و ظهور و منحصر در دلالت عقلایی تکالیف ماده امر، نهی مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، مقدمه واجب، احکام ضد، تعلق اوامر و نواهی به طبایع یا افراد، نسخ وجوب، محکم و متشابه، تعادل و تراجیح، دلالت قطع و امارات (لوازم کلام)
عمل به حکم دائر مدار قُرب یا رشد	ارزش «حافظ اخلاق مکلفین» اصالت اشتغال	اسناد (مقاصد) بر پایه روابط اجتماعی و لوزام امر مولی فساد در عبادات و معاملات، اجزاء امر آمر با علم به انتفاء شرط امر (غیر مستقلات عقلیه)

نتایج علم اصول

(بکارگیری در فقه از طریق تنوع احکام و موضوعات و اصل تقسیمات)

رفتار اصولی یا زمینه منطقی مجتهد	رفتار فقهی مجتهد	رفتار عینی (ابلاغی) مجتهد
تولید مسئله و مصداق‌سازی	عملیات استنباط	تبویب فقه به ۵۱ باب فقهی (طبقه‌بندی کیفی)
تقسیم احکام - موضوعات - نسبت حکمی	بکارگیری فهم و منطوق و مفهوم عرفی از خطابات قول لغوی، قواعد صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	اعراض (عبادات)
تعریف احکام - موضوعات - نسبت حکمی	بکارگیری فهم عقلانی از خطابات قواعد معانی و بیان (احراز عقلی)	دما (حقوق)
تولید مسئله اصولی	بکارگیری فهم عقلانی از خطابات بررسی اغراض و مقاصد به وسیله علم اصول (انشاء عقلانی)	اموال (معاملات)

مبادی علم اصول (حضور علم کلام در علم اصول)

ضرورت (طاعت)	موضوع (حجت)	هدف (حکم)
۱	۴	۷
جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی (تولید عقلانیت انحرافی) در فهم از خطابات	وجوب فطری «حُسن عدل و قُبْح ظلم»	ابلاغ احکام خمس (فرد)
۲	۵	۸
جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات	وجوب عقلانی «وجوب شکر مُنعم»	مبارزه بر علیه ظلم (جامعه)
۳	۶	۹
تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات	وجوب بعث و زجر «امثال اوامر مولا»	اقامه کلمه حق (ولایت و سرپرستی نظام و تاریخ)

۱. خطا و انحرافات اجتماعی در فهم از خطابات

شامل؛ مباحث، قیاس و استحسان و استصلاح

۲. جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات

۱. معنای مصوبه و مخطئه بودن

۱/۱. معنای تخطئه آن است که گهگاهی مجتهد در اجتهاد و استنباطش دچار اشتباه می‌شود و بیراهه می‌رود و خلاف واقع نظر میدهد معنای تصویب این است که مجتهد هرگز در حکم و فتوایش خطا نمی‌کند و همیشه مصیب است. در اینجا دانشمندان و فقیهان شیعه به اتفاق کلمه طرفدار تخطئه هستند... و مجتهد که از ادله و امارات حکم ظاهری را استنباط می‌کند، گاهی مطابق حکم واقعی الهی است که عند الله و در لوح محفوظ ثبت و ضبط است در این صورت مصیب است و یا مخالف واقع است در این صورت خطا کرده و محال است همه فتوا برخوردار از ثواب و حق و مطابق واقع باشند. (ج ۵ ص ۳۸۳)

۱/۲. سه معنا برای تصویب:

الف: خداوند در واقع احکامی دارد به تعداد آراء مجتهدین و بش از اینکه مجتهدین اجتهاد و اسنباط کنند این احکام را جعل و تشریع فرموده و تمام آنها در واقع هستند و ضمنا چون علام الغیوب است میدانست که هر مجتهدی بر طبق یکی از این چند حکم واقعی فتوا خواهد داد و بعد مجتهدین با فتوای خود به یکی از آن احکام واقعی میرسند. و لذا فتوای مجتهدین واقعی بوده و همه مصیب هستند. این نوع تصویب عقلا محال نیست اما براسا ادله متواتر و اجماعات شیعه خداوند در هر واقعه دارای یک حکم واقعی است که عالم و جاهل در آن مشترکند نه آنکه دارای احکام عدیده به تعداد آراء مجتهدین باشد پس این نوع تصویب شرعا باطل است.

ب: خداوند در واقع و لوح محفوظ هیچ حکمی ندارد و صفحه لوح محفوظ خالی از هر نوع حکمی است و منتظر آراء فقهاء است و آنچه اینان حکم میدهند همان در لوح ثبت و ضبط می‌شود و لذا احکام الهی تابع آراء مجتهدین است لذا اشتباه از اساس بی‌معنی است زیرا قبل از اجتهاد مجتهد حکمی نبوده تا این رای با آن سنجیده شود و صدق و کذبش ظاهر شود. اما چنین تصویبی اصلا معقول نیست و عقلا محال است نه اینکه ممکن باشد و شرعا دلیل بر رد آن داریم سر استحاله عقلی آن این است که اجتهاد و تفحص از امر معدوم که هیچ خبر و اثری از آن نباشد معقول نیست.

ج: خداوند در واقع و وراء آراء مجتهدین حکمی را جعل و انشاء فرموده و ثابت است ولی چنین نیست که عالم و جاهل در آن شریک باشند بلکه اگر کسانی به واقع عالم شدند در حق آنها همان حکم واقعی فعلی می‌شود و اگر کسانی به واقع نرسیدند و فتوای دیگری دادند در حق آنها حکم واقعی در مرحله انشاء و جعل باقی و میماند. و همین مودای اجتهاد و استنباط حکم فعلی است و حقیقتا حکم است و دارای ملاک است و باز اشتباه معنا ندارد و مجتهد کاری به واقع ندارد بلکه هر چه را استنباط کرد حکم الهی فعلی در حق او همین است و مصیب است. لذا چه کسانی که عالم به واقع باشند و چه جاهلین در حق همه همین مودای اماره و اجتهادشان حکم فعلی حقیقی

است و واقع در مرحله جعل و انشاء باقی میماند. تصویب به این معنا اگر چه امتناع عقلی ندارد و بلکه بر مبنای سببیت و موضوعیت در باب امارات که خود عامه طرفدار آن هستند این معنا کاملاً درست است زیرا معنای سببیت این است که اماره (خبر ثقه یا اجتهاد مجتهد که هر دو اماره اند) وقتی بر حکمی از احکام دلالت کرد، قیام اماره علت تامه می شود برای حدوث ملاک و مصلحت بر طبق مودای اماره و مفاد اماره یک حکم حقیقی نفسی می شود و همین مودای اماره وظیفه فعلی است و مکلف را به مصالح ملزمه میرساند و نیازی ندارد که حکم واقعی در حق او فعلی شود. پس حکم واقعی در مرحله انشاء میماند و همین مودای اماره به فعلیت میرسد. اما اشکال ما به تصویب در معنای سوم در اصل مبناست که ما سببیت امارات را قبول نداریم و طرفدار طریقت هستیم. عدهای میگویند بر طبق اماره حکمی جعل می شود ولی حکم حقیقی نفسی مصلحت دار نیست بلکه حکمی طریقی است اما مرحوم آخوند معتقدند که بر طبق مودای اماره حکمی جعل نمیشود و مفاد ادله حجیت اماره جعل حکم نیست بلکه جعل حجیت است. و از این نظر اماره و قطع فرقی ندارند و هر دو طریق به واقع هستند و اگر مطابق با واقع باشند همان واقع را در حق ما منجز میکنند و اگر مخالف باشند موجب عذر میشوند. نه اینکه بر طبق آنها حکم مصلحت داری پیدا شود بر مبنای مرحوم آخوند (طریقت اماره) اگر اجتهاد مجتهد مطابق واقع بود که همان حکم واقعی به درجه فعلیت و تنجز میرسد و حکم دیگری نیست و اگر خطا کند و خلاف واقع بود فقط موجب عذر است نه اینکه بر طبق اجتهاد او حکم جدیدی درست شود و به اندازه حکم واقعی دارای ملاک و مناط باشد... پس امامیه در احکام شرعیه طرفدار تخطئه هستند. (ج ۵ ص ۳۸۳ تا ۳۸۷) (همچنین ج ۴ ص ۷۴) (همچنین ج ۲ ص ۷۰، ۶۹) ۲/۱. تصویبی که در آن اعتقاد به خالی بودن واقع از حکم واقعی وجود دارد و در واقع فقط مودای اماره حکم واقعی به حساب آید در این صورت مخالفت و موافقت اماره و اصول با حکم واقعی معنا ندارد این قسم در اخبار متواتر و اجماع باطل اعلام شده است. زیرا مفاد اخبار متواتر این است که حکم واقعی در کار است و عناوین اولی دارای حکم واقعی هستند.

۳. تکامل و بر طرف کردن خطای گذشتگان، تاریخچه اصول، تبدل رأی، انفتاح با اجتهاد

۱. اجتهاد دارای دو معنای لغوی و دو تعریف اصطلاحی است: اجتهاد در لغت عرب به معنای تحمل مشقت، همچنین در این لغت به معنای بذل وسع و طاقت آمده است. اما در اصطلاح فقهاء و اصولیین اجتهاد عبارتست از اینکه انسان تمام وسع خویش را در طبق اخلاص نهاده و در جهت به دست آوردن ظن و گمان به حکم شرعی بذل نماید. و تعریف دیگر اینکه ایجتهاد ملکه نفسانی است که با آن انسان قدرت پیدا می کند بر استنباط حکم شرعی فرعی از اصل منابع و مدارک احکام. اما مرحوم آخوند این تعریف را لفظی و شرح الاسمی می دانند. عمده دلیل ایشان بر ماهوی نبودن این تعاریف این است که تعریف ماهوی در گرو آگاهی و احاطه کامل بر کنه و حقیقت و ذات اشیاء و خواص آنها است به گونه ای که بتوانیم شی را از همه اشیاء تمیز دهیم و چنین شناخت تنها مخصوص خداوند علام الغیوب است. و لذا سایرین حداکثر تعاریفشان لفظی و شرح اسم است. اما مرحوم آخوند هر چند تعایف علم اصول را شرح لفظ میداند و نوعاً در آنها دخالتی نمیکند اما در تعیف اجتهاد

دخالت کرده و کلمه ظن را برداشته و به جای آن حجت قرا داده است. و میگویند اجتهاد بذل وسع است در مسیر تحصیل حجت (شرعی و عقلی) بر حکم شرعی فرعی. سر این تغییر آن است که این تعریف همه مسالک ۴ گانه را در برمیگیرد. ۱. اهل سنت که مطلق ظن را از هر راهی که حاصل شود حجت دانسته چه در فرض انفتاح علم و چه در فرض انسداد. ۲. بعضی امامیه که انسدادی هستند مطلق ظن را تنها در فرض انسداد باب علم حجت میدانند. ۳. مشهور اصولیین خصوص بعض ظنون را که پشتوانه قاطع دارند حجت دانسته حتی در فرض انفتاح علم. ۴. اخباری مسلکان مطلقا برای ظن و گمان حجت قائل نیستند و هیچ ظنی را در هیچ زمانی حجت نمی‌دانند و اگر به اخبار کتب اربعه مراجعه می‌کنند از این باب است که اینها را مفید قطع می‌دانند. (ج ۵ ص ۳۵۴ تا ۳۶۰)

۱/۱. اقسام اجتهاد؛

اجتهاد به تعریف دومش (ملکه ای که در سایه آن قدرت استنباط حکم شرعی پیدا می‌شود) دو قسم اجتهاد مطلق و اجتهاد تجزی دارد. اجتهاد مطلق آن است که در انسان ملکه‌ای پدید آید که به برکت آن توان استنباط و استخراج احکام فعلی (وظایف فعلی خودش و مقلدانش نه احکام واقعی که جزء معصوم کسی از آن آگاه نیست) را از امارات معتبره (خبر ثقه و ظواهر و...) یا اصول عملیه معتبره (چه عقلا معتبر باشند مثل احتیاط و تخییر و برائت عقلی و چه شرعا معتبر باشند مثل برائت شرعی و استصحاب) پیدا کند و بتواند همه احکام نظری فقه را از منابع آنها (اجتهادی یا فقهاتی) استنباط کند. این نوع مجتهد از دیدگاه مرحوم آخوند کسی است که عموم و جمیع احکام را مستفید باشد. برخلاف اجتهاد تجزی که در آن انسان ملکه ای پدید آید که در سایه آن بتواند در بخشی از احکام شرعی اهل استنباط باشد. اما مجتهد مطلق نیز به انفتاحی و انسدادی تقسیم می‌شود. مجتهد انفتاحی کسی است که میگوید در معظم احکام باب علم یا علمی (ظن خاص) مفتوح است و نیازی به مراجعه به سایر ظنون نداریم و در نود درصد موارد حکم شرعی را از طریق علم یا علمی میتوانیم کسب کنیم. و در چند درصد باقیمانده به اصل عملی با شرایطش مراجعه میکنیم اما مجتهد انسدادی میگوید در بخش قلیلی و درصد کمی از احکام شرعیه راه علم و علمی باز است ولی در معظم احکام باب علم و علمی مسدود است و ناگزیر هستیم از ظن مطلق و هر ظنی از هر راهی که به دست آید و لو از راه شهرت و اجماع منقول، ارزش دارد به جز ظنونی مثل قیاس که قطعا باطل و مردود است. حال اگر مجتهد انفتاحی بود تقلید از او جایز بوده و اجتهاد او در حق دیگران حجت است زیرا چنین مجتهدی عالم به حکم فعلی بوده و ادله جواز تقلید بر رجوع و جواز تقلید از او دلالت دارند. زیرا از نوع رجوع جاهل به عالم است و قدر متیقن این ادله چنین مجتهدی است. اما اگر مجتهد انسدادی باشد ظن او به حکم شرعی از هر راهی که حاصل شود برای خودش حجت است ولی جواز تقلید دیگران از او خیلی مشکل است زیرا رجوع دیگران به چنین مجتهدی و تقلید کردن از او به هر دلیلی که باشد مشکل است. (ج ۵ ص ۳۶۱ تا ۳۶۳)

۱/۲. شرایط و مقدمات اجتهاد

۱. آشنایی با علوم عربیت یا ادبیات عرب شامل لغت، صرف و نحو، معنای و بیان و بدیه ولی سه علم اخیر که به به علوم بلاغت معروف میباشند منظور نظر نیستند و ارتباط چندانی با اجتهاد ندارند اگر چه برخی از مباحث آنها مثل مباحث قصر حقیقی و اضافی یا حقیقت و مجاز و کنابه ارتباط به اجتهاد دارد ولی این مسائل هم در حد لازم و

کافی در مقدمه علم اصول مطرح میشوند پس عمده نیاز اجتهاد به سه علم صرف و نحو لغت است البته مقدار حاجب نیز فی الجمله است یعنی لزومی نیست که مجتهد از تمام معانی لغات عربی و از تمام قواعد صرفی و نحوی باخبر باشد و هم اکنون حضور ذهن داشته باشد بلکه چنین چیزی معمولاً و عادتاً امکان پذیر نیست بلکه کافی است به قدری آگاهی داشته باشد که اگر نیاز به فهم لغتی پیدا کرد بتواند به کتب مربوطه و باب مربوطه مراجعه کند. ۲. دانش تفسیر قرآن: مجتهد باید عارف به تفسیر هم باشد اما نه تفسیر کل قرآن بلکه تفسیر آیات الاحکام یعنی آیاتی که در رابطه با احکام شرعیه است البته با فی الجمله نیاز است یعنی به مقداری که بداند به چه کتابی مراجعه کند و از چه آیه ای چگونه بهره مند شود (مهم آمادگی است نه آمادگی فعلی) ۳. علم اصول فقه، مهمترین رکن اجتهاد و جزء اخیر علت تامه استنباط دانش اصول است اگر همه دانشها فراهم باشد باز بدون علم اصول اجتهاد امکانپذیر نیست. سر مطلب این است که هیچ مساله ای از مسائل نظری و استدلالی فقه را نخواهیم یافت مگر یانکه به یک یا چند قاعده اصولی نیازمند نباشد. و اصولی و اخباری از این قواعد مستغنی نیستند هر چند شیوه کار آن دو متفاوت است (ج ۵ ص ۳۷۹، ۳۷۸)

۲. ایرادات اخباری بر اصولی

عمده ایراد اخباری بر اصولی این است که دانش اصول فقه در عصر امامن نبوده و بعدها مجتهدین عامه اختراع کرده اند و فقیهان شیعه هم از آنها پیروی کرده اند و چوندر آن زمان نبوده پس بدعت است و بدعت حرام است. و ما حق نداریم علم جدایی بنام اصول فقه داشته باشیم.

اما ؛ ۱. بسیاری از قواعد اصولی از خود ائمه (ع) اخذ شده اند.

۲. مبتکران علم اصول فقه دانشمندان شیعه بوده اند نه اهل سنت

۳. دانشهای دیگری از قبیل صرف و محو و فقه و حدیث و رجال به شکل امروزی که تکامل یافته است در عصر ائمه (ع) نبوده پس باید اینها را هم بدعت بدانید

۴. هر بدعتی حرام نیست مرحوم شهید ثانی در لمع از قول بعضیها بدعت را به تعداد احکام خمس تقسیم کرده و گاهی بدعت واجب است.

۵. در زمان ائمه نیازی به تدوین این قواعد نبوده و اما امروزه شدیداً به این قواعد نیازمندیم (ج ۵ ص ۳۸۰)

۲/۱. راههای نفوذ حکم انسدادی

.....

۴، ۵، ۶ وجوب فطری، وجوب عقلانی و وجوب بعث و زجر،

تحلیل عقل عمل در نزد متکلمین، فلسفه و فقهاء که وجوب فطری امری جبری و وجوب عقلانی وجوبی اعتقادی و کلامی است. (بحث ایجاد و انعام از سوی مولی و شکر نسبت به آن) وجوب بعث و زجر نیز امثال و پرستش اوامر مولی و مبنای اصول است. (بحث مولویت) این بحث مبنای کلیه مباحث امر، نهی، تکلیف است.

۴/۱. اشیاء و عناوین و افعال اختیاریه ما از لحاظ اتصاف به حسن و قبح سه دسته می شوند. ۱. برخی از عناوین حسن یا قبح آنها ذاتی است یعنی آن عنوان تمام موضوع برای حسن یا قبح است و مادامی که عنوان مزبور صادق است همیشه حسن یا قبیح است و محال است که حسن یا قبح از آن منفک شود مگر آنکه عنوان عوض شود. مثل

عدل به عنوان اینکه عدل است همیشه شایسته است و ظلم همیشه ناپسند و ناشایسته است. ۲. پاره یا زا عناوین دارای حسن و قبح اقتضایی هستند یعنی عنوان یک عنوانی است که لو خلی و طبعه مقتضی حسن یا قبح است ولی گاه با حفظ همین عنوان جهات دیگری بر آن عارض می‌شود که باعث قبح حسن و حسن قبیح می‌گردد مثلاً صدق فی نفسه شایسته و مطلوب است ولی اگر همین صدق سبب هلاک نفس محترمه ای گردد ناپسند است. و کذب خواهات قبح و زشتی است ولی اگر همین کذب موجب نجات جان پیامبر یا امام یا مومنی شود پسندیده است. ۳. تعدادی از عناوین هم نظر به ذاتشان نه حسن و نه قبح خستند بلکه حسن و قبح آنها صدرصد تابع‌وجوه و اعتبارات است یعنی به یک اعتبار حسن و به اعتبار دیگر قبیح است مثل ضرر لایتم که به عنوان خودش نه حسن است و نه قبیح بلکه به عنوان تادین باشد حسن و اگر به عنوان انتقام باشد قبیح است. (ح ۲ ص ۱۰۱، ۱۰۰)

۶/۱. بر اساس مبنای اختیاری نبودن اراده، اگر قصد امتثال امر جزء مامور به باشد و امر به کل امر به این جزء هم باشد مستلزم تکلیف به ما لایطاق و به امر غیر اختیاری خواهد بود، زیرا قصد امتثال همان اراده امتثال است و اراده هم که اختیاری نیست پس در نتیجه قصد امتثال اختیاری نیست پس امر به او، امری به چیزی است که از اختیار ما خارج است و چنین امری قبیح است و از مولای حکیم صادر نمیشود. نتیجه آنکه قصد امتثال جزء واجب نیست و وقتی جزء نباشد قهراً شرط و قید خواهد بود و مقید بما هو مقید یک امر بیشتر ندارد و ذات المقید اصلاً امر ندارد تا او را به داعی امتثال امرش انجام دهیم و تکلیف مقدور باشد. (ج ۱)

۶/۲. همه افعالی که ما مکلفین انجام میدهم اختیاری هستند یعنی مسبوق به اراده و اختیارند. ولی خود اراده یک امر اختیاری نیست بلکه جبری است. زیرا هر امر اختیاری از آن حیث که اختیاری است که مسبوق و منسوب به اراده و اختیار است، آنگاه اگر خود اختیار هم اختیاری باشد بدان معنای است که مسبوق به اراده دیگر است و نقل کلام به اراده دیگر کرده و می‌گوئیم اراده دیگری اختیاری است یا خیر؟ اگر اختیاری نباشد ثبت المطلوب ولی اگر انهم اختیاری باشد قهراً مسبوق به اراده دیگری می‌شود و هلم چرا آنگاه سر از تسلسل اراده در می‌آورد و در هر موردی باشد بی نهایت اراده فرض شود که اینهم از محالات است. به این دلیل اراده اختیاری نیست. (ج ۱)

۷، ۸، ۹. ابلاغ، مبارزه بر علیه ظلم و اقامه کلمه حق،

۹/۱. برای مجتهد مطلق سه منصب ذکر شده است: ۱. منصب افتاء و فتوا دادن. ۲. منصب ولایت و اولویت در تصرف که بحثی فقهی بوده و در فقه به مناسبت مطرح شده است (تحت عنوان ولایت فقیه) ۳. منصب قضاوت و حکومت و فصل منازعات که اینهم بحثی فقهی است ولی به مناسبت در اصول مطرح شده است حال آیا قضاوت و حکم مجتهد در حق طرفین دعوا نافذ و لازم الاجراست؟ اگر مجتهد انفتاحی باشد و باب علم و علمی را به روی خود مفتوح بداند حکم قضاوت او هم نافذ است و طرفین نزاع باید تسلیم باشند و بپذیرند زیرا ادله باب (مقبوله این حنظله) شامل قضاوت چنین مجتهدی می‌شود اما اگر مجتهد انسدادی بود و مبنای کشف را اختیار کردیم

باز قضاوت او نافذ است زیرا علی الکشف ظن مطلق طریق منصوب از ناحیه شارع است و همانند طرق خاصه منصوبه از ناحیه شارع است برای انسدادی هم مثل انفتاحی عارف به احکام امامن است و حکمش نافذ است و در ولی برمنبای حکومت قضاوت او هم مثل فتوایش برای دیگران حجت نیست و در حق دیگران نافذ نمیباشد (ج ۵ ص ۳۶۹)

مبانی علم اصول (ساخت علم اصول اصطلاحی)

کنترل نسبت استنادی به وسیله ابعاد سه گانه

۷ آثار	۴ اثبات	۱ ثبوت
توصیف (اصالت برائت)	مصالح و مفاسدی برای جعل حکم لازم است (حکم در مرتبه شارع)	عرف (سند و خطاب) اصول الفاظ طبق قبح عقاب بلا بیان خطابی باید باشد
۸	۵	۲
تکلیف	علم و قدرتی برای تنجیز حکم لازم است (حکم در مرتبه عبد)	عقل (ملاحظه نسبت و دلالت) بین معانی معذرت و منجزیت قطع باید باشد
۹	۶	۳
ارزش (اصالت اشتغال و...)	قُرب یا رشدی برای عمل به حکم لازم است (عمل به حکم)	عقلاء (تناسبات مقاصد و حکم) استنباط احکام ظاهری و واقعی حکمی باید باشد

عرف (سند و خطاب) اصول الفاظ برطبق قبح عقاب بلا بیان خطابی باید باشد.

امر کفایه دارای ۱۳ امر می‌باشد که امر اول آن در باب موضوع و تعریف علم اصول و سایر مقدمات مربوط به مباحث ذیل است.

۲. وضع (امر دوم)

۲/۱. رابطه لفظ و معنا

در این مورد سه نظریه وجود دارد ۱. ارتباط مذکور ذاتی و طبیعی است. ۲. ارتباط مذکور جعلی و وضعی است. ۳. ارتباط مذکور هم جعلی و هم ذاتی است. و حق نظریه دوم است. (در این رابطه بحثی وجود ندارد)

۲/۲. واضع کیست؟

آیا واضع خداوند است یا فرد معینی در هر لغت است یا اینکه همگان هستند؟ (در این رابطه بحثی وجود ندارد)

۲/۳. وضع چیست؟

۱. معنای مصدری؛ اختصاص دادن، قرار دادن، نهادن و اعتبار کردن که فعل فاعل است و جهت صدور از فاعل در آن منظور شده است. ۲. معنای اسم مصدری و استقلالی؛ نفس علقه و ارتباط و پیوندی که فعلا میان لفظ و معنا برقرار است. و قطع نظر از اینکه جاعل و واضعی این علقه را ایجاد بکند یا نه، مشهور اصولیین تعریف اول و مرحوم آخوند تعریف دوم را برگزیده اند. حال منشاء، وضع گاه از تخصیص و تعیین و تسمیه و جعل فرد یا گروه معینی سرچشمه میگیرد که به آن وضع تعیینی و گاه این علقه از کثرت استعمال ناشی شده است. که به آن وضع تعیینی می‌گویند اما سر عدوال مرحوم آخوند از تعریف مشهور این است که اگر وضع به معنای مصدری باشد این تقسیمات که از تقسیمات مسلم وضع هستند صحیح نمیباشند. زیرا بر طبق تعیف مشهور وضع تنها تعیینی است نه تعیینی، زیرا در وضع تعیینی که جعل و تخصیص و تعیینی وجود ندارد و چیزی نیست که به جاعلی نسبت داده شود. در حالی که تعریف آخوند هر دو قسم را شامل می‌شود. (ج ۱ ص ۲۶، ۲۷)

۲/۳. اقسام وضع

الف: انواع تقسیم

۱. تقسیم به اعتبار منشاء وضع مانند تقسیم وضع به تعیینی و تعیینی

۲. به اعتبار موضوع له (معنا)

۳. به اعتبار موضوع (لفظ) مانند وضع شخصی نوعی و مرکبات

ب: اقسام وضع به اعتبار موضوع له

۱. وضع عام و موضوع له عام، مانند اسماء اجناس مثل انسان

۲. وضع عام و موضوع له خاص مانند حروف و اسماء اشاره

۳. وضع خاص و موضوع له خاص، مانند اسماء اشخاص مثل زید و عمرو

۴. وضع خاص و موضوع له عام، این قسم محال است. (معناب خاص نمیتواند اینه معنای کلی و عام شود.)

۲/۴. وضع حروف، اسماء اشاره و موصولات و ضمائر؛

وضع عام، موضوع له عام و مستعمل فیه عام است.

۲/۵. فرق اسم و حرف

از نظر معنا متحد و از نظر نحو وضع برای استعمال تفاوت دارند یعنی واضع یکی را وضع کرده برای دلالت بر معنا در غیر و دیگری را برای دلالت بالاستقلال معنا وضع کرده است.

۲/۶. فرق بین خبر و انشاء

تفاوت خبر و انشاء نیز مانند تفاوت اسم و حرف است.

۳. استعمال (امر سوم)

بی تردید هر استعمال حقیقی (استعمال لفظ در موضوع له خود) محتاج وضع است اما استعمال مجازی محتاج وضع نیست بلکه ذوق و طبع انسان تناسب معنای مجازی را با معنای حقیقی درک می‌کند و لفظ را مجازا در آن استعمال می‌کند. دلیل بر این مطلب شهادت وجدان است.

۴. اطلاق لفظ بر لفظ (امر چهارم)

همانگونه که صحت استعمال مجزی منوط به طبع و ذوق است چهار گونه استعمال وجود دارد که در آن لفظ در غیر معنای خود بکار میرود و چون طبع انسان آن را نیکو میداند لذا این استعمالات صحیح است. ۱. استعمال در نوع لفظ، ۲. استعمال در صنف لفظ، ۳. استعمال در مثل آن لفظ، ۴. استعمال در خود آن لفظ، صحت این چهار استعمال نیز مانند استعمال مجازی به طبع و وجدان است نه وضع!

۵. تبعیت دلالت از اراده (امر پنجم)

الفاظ برای ذوات معانی و مجرد از قید اراده وضع شده‌اند. ۱. اگر اراده یا قصد معنا جزء معنای لفظ باشد لازم می‌آید که هنگام استعمال معنای مورد نظر دو بار لحاظ شود و چنین چیزی بالوجدان وجود ندارد. ۲. اگر مصادیق اراده جزء معنای الفاظ باشد، لازم می‌آید که موضوع له تمام الفاظ حتی اسماء خاص نیز خاص باشد. ۳. تصرف و تاویل در موارد اسنادی به وجود می‌آید. مثلاً در زید قائم، این گونه می‌شود زید المراد قائم، و این امر علاوه بر اینکه خلاف وجدان است مستلزم کذب و استحاله حمل نیز می‌شود. البته این بحث مذکور در دلالت تصویریه است اما در دلالت تصدیقیه اگر اراده متکلم نباشد دلالت تصدیقیه وجود پیدا نمی‌کند.

۶. چگونگی وضع مرکبات (امر ششم)

در اینکه هیات مرکبه جمل اسمیه و یا فعلیه دارای وضع نوعی هستند اختلافی نیست اما آیا هر مرکبی دارای یک وضع شخصی علی حده ای مرکب از مجموع ماده و هیات است یا خیر؟ مرکبات دارای وضع شخصی مرکب از مجموع ماده و صورت نیستند. زیرا ۱. باوجود وضع برای مواد و هیات مرکبات نیازی به وضع شخصی به عنوان مجموع ماده و هیات من حیث مجموع نیست. ۲. اگر چنین وضع وجود داشته باشد مستلزم این است که هر مرکبی دارای دو دلالت باشد و در هر استعمال دوبار معنای خود را افاده کند. یکبار توسط وضع مفردات و هیات مرکب و بار دیگر توسط وضع شخصی مورد بحث، و این امر بالوجدان باطل است.

۷. علائم حقیقت و مجاز (امر هفتم)

۷/۱. تبادر: خطوط معنا از نفس لفظ هنگام استعمال آن بدون کمک گیری از هر نوع قرینه‌ای حتی شهرت؛ لذا تبادری که از اهل لسان و محاور حاصل می‌شود علامت حقیقت آن معانی برای جاهل به موضوع له آنها است. پس مهم این است که تبادر مذکور ناشی از وجود قرینه نباشد.

۷/۲. اطراد: عبارت است از این که هرگاه لفظی (مثل عالم) براساس معنائی (دارنده علم) بر فردی اطلاق و استعمال شود، سپس اطلاق و استعمال دوباره آن در هر مصداق دیگری که دارنده آن معنا هست، صحیح باشد. اما مرحوم آخوند نسبت علامیت اطراد و عدم اطراد را نفی می‌کند.

۸. تعارض احوال لفظ (امر هشتم)

مجاز، اشتراک لفظی، تخصیص، نقل از ما وضع له، اضممار (تقدیر) حق آن است که ملاک معتبر در باب الفاظ ظهور آنهاست چنانچه هر کدام از مرجحات موجب ظهور لفظ در معنا بشوند، از باب ظهور و بنای عقلاء حجت خواهد بود و گر نه اعتباری ندارد.

۹. اشتراک لفظی (امر یازدهم)

۱۰. استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد (امر دوازدهم)

۱۱. مشتق (امر سیزدهم)

مرحوم آخوند مباحث کفایه را در هفت مقصد تنظیم نموده‌اند که از مقصد ۱ تا ۵ که عموماً در برگیرنده مباحث عرفی است.

مقصد اول: اوامر؛

(هدف شناخت وضع اوامر موالی عرفی و حقیقی - وضع اوامر کتاب و سنت - است)

۱. ماده امر

۱/۱. معنای لفظ امر (معنای عرفی و معنای اصطلاحی اصولی)

۱/۱/۱. ماده امر در معنای عرفی؛ مشترک لفظی است میان طلب فی الجمله و دیگری شیئی که شیئی عام است و هر یک از ذوات و صفات و افعال را شامل است و بقیه معانی در تحت مفهوم کلی شی داخل هستند. اما در معنای اصطلاحی اصولی، مراد اصولی از امر. صیغه و قول مخصوص «افعل» استو مراد از اوامر صیغه مخصوص امثال، اقیموالصلوه، اتوالزکاه. ضرب و ... است و لذا از نظر اصولی در صیغه افعال استعمال شده و حقیقت رد آن است و اگر در غیر آن استعمال شود مجاز است. اما در نظریه مرحوم آخوند هر چه از امر اراده شود مهم نیست زیرا یا اصطلاح خاصی در نزد اصولیین ثابت نشده پس بحث بی فایده است و یا ثابت شده که بر فرض ثبوت

اصطلاحی بیشن نیست و ما در اصطلاح و نامگذاری نزاعی نداریم چرا که اثری ندارد و در کلمه های امری که در کتاب و سنت وارد شده و ثمره عملی دارد قطعاً این معنای مصطلح مراد نیست، تنها معنای لغوی و عرفی منظور نظر می باشد. و مهم شناختن ظهور عرفی است و لاغیر!

۱/۱/۲. امر به معنای مطلق طلب نیست بلکه طلب خاص یعنی طلب عالی از دانی و سافل است. پس علو در صدق امر معتبر است.

۱/۱/۳. لفظ امر عند الاطلاق بر خصوص طلب ایجابی حمل می شود و اراده طلب ندبی محتاج به قرینه است و نیز اراده مطلق طلب هم قرینه می خواهد.

۱/۳/۴. لفظ امر برای خصوص طلب انشایی وضع شده است به دلیل ظهور و متفاهم عرفی. و معنای طلب و اراده یکی است و تفاوت در انصراف از آن دو است یعنی ماده طلب انصراف به طلب انشایی و ماده اراده انصراف به اراده حقیقی دارد.

۱/۳/۵. اتحاد یا مغایر طلب و اراده (اختلاف نظریات اشاعره، معتزله و امامیه که بحثی کلامی است)

۲. هیئت امر با صیغه افعَل

۲/۱. معنا و موارد استعمال فعل امر

۲/۱/۱. غالباً از صیغه افعَل طلب اراده می شود و عند الاطلاق فعل امر به معنای طلبی حمل می شود منتهی بر مسلک مشهور فعل امر در طلب استعمال می شود و بر مسلک آخوند صیغه افعَل در انشاء طلب به داعی طلب حقیقی استعمال شده است.

۲/۱/۲. صیغه افعَل عند الاطلاق بر وجوب حمل می شود و فقیه از اوامر کتاب و سنت وجوب را می فهمد و طبق آن فتوی می دهد. و اراده استحباب قرینه خاصه می طلبد.

۲/۱/۳. جملات خبریه ای که در مقام طلب و انشاء استعمال می شوند و بلکه دلالت اینها بر وجوب اظهر و اقوی از خود فعل امر است.

۲/۱/۴. ظهور وضعی صیغه امر در وجوب، اگر کسی ظهور وضعی را نپذیرد پیشنهاد آخوند این است که به حکم اطلاق و مقدمات حکمت، فعل امر ظهور در وجوب دارد.

۳. اجزاء

۲. عقل (ملاحظه نسبت و دلالت) بین معانی - معذرت و مجزیت قطع باید باشد.

مقدمه

مباحث قطع از آنجا که کبرای قیاس استنباطی قرار نمی‌گیرند (یعنی در ضابطه فن اصول) از علم اصول خارج هستند. لذا مباحث قطع ارتباط تنگاتنگی با علم کلام دارند. از سوی دیگر مباحث قطع با مباحث امارات مناسبت شدیدی دارند چرا که در نوع احکام مشترک بوده و هر دو طریق به سوی واقع و احراز فعل هستند (منجزیت عند الاصابه و معذرت عند الخطاء و وجوب متابعت و حرمت مخالفت) پس مباحث قطع مقدمه مباحث امارات هستند.

هفت امر مربوط به باب قطع؛

امر اول: شامل ۳ نکته،

۱. نکته اول: احکام قطع؛

۱/۱. طریق بودن و کاشفیت از واقع؛

حاکم به حجیت قطع عقل انسان است و مناط حک عقل به حجیت قطع انکشاف واقع و طریق و کاشف بودن قطع از واقع است انهم به نوع کشف تام و کامل این مناط در مطلق قطع وجود دارد چه قطع از طرق متعارف حاصل شود و چه از راههای غیر متعارف قطع که آمد مکلف صددرصد واقع را میبیند و حالت منتظره ندارد و هیچ عذر و بهانه ای برای او نیست که امتثال نکند. (ج ۴ ص ۴۱)

۱/۲. وجوب متابعت؛

۱/۳. حُجیت؛

حجیت دارای ۴ اثر منجزیت عند الاصابه، موجب عذر بودن در فرض خطا، تجری و انقیاد است و این آثار هم بر حجیت فعلی مترتب می‌شود نه حجیت انشائی و واقعی و شانی. از سوی دیگر قوام حجت فعلی به علم و احراز است و در امازت مشکوکه چون علم و احرازی نیست پس حجیت فعلیه ای نیست. پس آن آثار را هم ندارد. (ج ۴ ص ۹۱ تا ۹۳)

۱/۴. نتیجه: قطع که آمد احکام مذکور (وجوب متابعت و حجیت) نیز می‌آید و قطع موثر در این احکام است و تاثیر آن هم لازم و ضروری است (علت تامه) دلیل این تاثیر عقل سلیم و وجدان است که هر که به وجدان خودش مراجعه کند بالبداهه این را می‌یابد که قطع وقتی آمد به دنبالش آن مسئولیتها را دارد و نیازی به اقامه برهان نیست بلکه فوق برهان است چون بدهی و وجدانی است.

۲. نکته دوم: جعلیت یا عدم جعلیت حجیت قطع؛

۱/۲. تردیدی نیست که حجیت و طریقت ظنون معتبره و وجوب اتباع از اماره معتبره جعلی و اعتباری و قرار دادی است یعنی عقلاء عالم برای خبر ثقه و ظواهر حجیت قائل شده‌اند و شارع مقدس نیز آن را امضاء کرده یا مستقیماً خود شارع برای بینه و خبر عادل و ... حجیت قائل شده است و گر نه ذاتا و عقلا و فی نفسه امارات ظنیه دارای حجیت و اعتبار نیستند. اما آیا حجیت قطع و وجوب پیروی از آن نیز مثل حجیت ظن به جعل جاعل و اعتبار معتبر است و شارع مقدس یا عقلاء عالم به آن حجیت داده اند؟

۲/۲. جعل و ایجاد دارای دو قسم می‌باشد: ۱. جعل بسیط: که اصل ایجاد شی‌ای و اعطاء وجود به چیزی و چیزی را از کتم عدم به دار وجود خارج ساختن است. (مفاد کان تامه) محدوده جعل بسیط ذات و ذاتیات و لزوم ذات را شامل می‌شود در این جعل اصل ذات حقیقتا و اولاً و بالذات ایجاد می‌شود و لوازم ذات نیز ثانیاً و بتبع خود ذات مجعول و ایجاد میشوند و معقول نیست که جعل مستقلی به لوازم ذات تعلق بگیرد. ۲. جعل تالیفی یا مرکب؛ ایجاد صفتی و خصوصیتی برای چیزی، اعطاء چیزی به چیزی که مفاد کان ناقصه است. جعل تالیفی در محدوده عوارض مفارقه است یعنی اعراضی که گاهی با ذات معروض هستند و گاه نیستند و قابل مفارقت و جدایی هستند. این گونه اوصاف ثبوتشان برای ذات، نیازمند به جعل و ایجاد دیگری است غیر از جعل و ایجاد اصل شی؛

۲/۳. با توجه به این دو بند؛ صفت قطع از امور ممکن و حادث بوده و ایجاد آن به جعل بسیط است و احکام آن نیز همانند معلول بالضروره به وجود می‌آیند، پس قطع به منزله علت تامه ای است که حجیت و سایر احکام و آثار آن مجعول به جعل تالیفی نیستند و حتی تابع اعتبار متعبر نیز نمی‌باشند بلکه یک امر واقعی حقیقی و نفس‌الامری هستند که عقل هر عاقلی استقلاً آن را ادراک می‌کند.

۲/۴. دلیل: اولاً ثبوت هر شی برای خودش ضروری است ثبوت ذاتیات شی هم برای ذات ضروری است و ثبوت لوازم ذات هم برای ذات ضروری است. چون از ذات قابل انفکاک نیستند مثل زوجیت برای عدد چهار و ثانیاً تحصیل حاصل و ایجاد موجود است. حال همانگونه که اثبات حجیت برای قطع محال است سلب آن نیز از قطع محال است زیرا سلب شی از خودش و سلب ذاتیات شیئی از ذات، سلب لوازم ذات از ذات محال است و چیزی که لازمه ذات و ماهیت هر چیزی دیگر باشد در هر ظرفی که ماهیت محقق شود آن لازم را دارد و انفکاک محال است و جاعل نمیتواند محال را ممکن سازد. از سوئی سلب حجیت از قطع موجب اجتماع ضدین می‌شود و انهم محال است اگر قطع ما مطابق با واقع نباشد اجتماع ضدین به حسب اعتقاد قاطع پیش می‌آید او قاطع به وجوب جمعه است و معنای سلب حجیت و منع از اتباع قطع این است که جمعه واجب نیست و بنا را بر وجوب آن نگذار و به حکم منع مذکور بنا را بر حرمت آن بگذار پس مکلف هم عقیده به وجوب دارد و هم عقیده به حرمت و این اجتماع ضدین زوماً به اجتماع نقیضین در واقع و نفس الامر می‌شود. و یان از محالات است

۲/۵. نتیجه: القطع لا تناله يد الجعل اثباتاً و نفياً حجیت قطع ذاتی و لازم ذات اوست و محال است اعطایی باشد.

۳. نکته سوم: مراتب حکم (مربوط به کد ۳ از ستون اول مبانی است)

۳. عقلا (تناسبات مقاصد و حکم) استنباط احکام ظاهری و واقعی حکمی باید باشد.

۱. اصولا اجتهاد در حکم یک موضوع و واقعه بدون داشتن حکم واقعی معقول نیست زیرا اجتهاد عبارت شد از بذل جهد و تمام توان برای استنباط احکام الهی و تحصیل ظن یا قطع به حکم شرعی پر واضح است که تا حکم در واقع و صرف نظر از اجتهاد مجتهد نباشد تحصیل ظن یا قطع به آن معقول نیست فحوص و کاوش از آن بی معنی است و فحوص از امر معدوم است بنابراین حتما باید در واقع حکمی باشد تا مجتهد در ظاهر درصدد استنباط آن باشد و از منابه به حکم برسد (ج ۵ ص ۳۸۳)

۲. مراتب حکم

۲/۱. مرتبه شانیت و اقتضاء؛

مرحله ملاکات و مصالح و مفسدات یعنی شارع وقتی فلان عمل را لحاظ می کند میبیند که این عمل برای بندگان مصلحت دارد و اقتضای فعل در آن وجود دارد یا فلان عمل مفسده دارد و مقتضی ترک در او موجود است.

۲/۲. مرتبه انشاء و جعل حکم؛

مرحله قانونگذاری و تصویب قانون و وضع قاعده (مرحله دستور العمل و بخشنامه)

۲/۳. مرتبه فعلیت حکم؛

مرحله بعث و زجر یا اراده و کراهت که مرحله اجراء است. یعنی وقت آن رسیده که این قانون در جامعه عملی شود. و به همین منظور به ملت و اقشار مربوطه ابلاغ می شود.

۲/۴. مرتبه تنجز؛

مرحله ای که مخالفت با قانون مجازات و مواخذه و تعقیب قانونی دارد و آن وقتی است که قانون ابلاغ شده

است از این پس اگر با علم و اطلاع و عمد والتفات قانون را زیر پا بگذارند مجرم شناخته شده و پیگرد قانونی دارند با توجه به این مراتب حکم و تکلیف تا وقتی که به درجه بعث و زجر علی نرسد فعلی نمیگردد و مادام که فعلی نشود به مرحله تنجز نمیرسد مخالفت با آن موجب عقوبت و مواخذ نیست. اگر چه موافقتش باعث مثبت گردد چون حاکی و کاشف از روح انقیاد و تسلیم و قانون مداری در شخص است و کسی که به محض اطلاع از تصویب و جعل قانون قبل از ابلاغ و لازم الاجراء شدن از هم اکنون خود را موظف به مراعات آن میداند انسان شایسته ای است و استحقاق پاداش و ستایش را دارد.

۳. حکم واقعی و حکم ظاهری

۳/۱. منظور از حکم واقعی احکامی است که براساس مصالح و مفسدات واقعی و نفس الامر میباشند و

روی ذوات اشیاء وارد میشوند. با قطع نظر از علم و جهل و میان عالم و جاهل مشترکند. ضمنا حکم واقعی

هم اعم از واقعی اختیاری (نماز با طهارت) و واقعی اضطراری (نماز با تیمم) است اما منظور از حکم ظاهری

عبارت است از مودیات اصول و امارت که گاهی ممکن است مصادف و مطابق با واقع باشند و گاه ممکن

است مخالف با آن باشند و اماره یا اصل خطا کند. (ج ۳ ص ۴۰۲)

۳/۱. حکم فعلی دو شعبه دارد: فعلی تعلیقی یا غیر حتمی و فعلی حتمی و معلق. منظور از فعلی غیر حتمی حکمی واقعی است که مکلف بالفعل به آن قطع ندارد و تحصیل قطع فعلی هم لازم نیست ولی به گونه ای است که اگر بر حسب اتفاق و تصادف مکلف بدان قاطع شد در حق او حتمی و منجز می شود و مخالفتش موجب استحقاق عقوبت است. اما فعلی حتمی حکم واقعی ای است که اتفاق قطع پیدا شده و تحتّم یافته است. (ج ۴ ص ۲۸)

۴. مصالح و مفاسدی برای جعل حکم لازم است.

۱. فقهاء شیعه معتقدند که خدای متعال را در هر واقع حکمی است که براساس ملاکات (مصالح و مفاسد) جعل و تشریع شده و در حق عالم و جاهل مشترک است و آن حکم ثابت و غیر قابل تغییر است. (ج ۵ ص ۳۸۳)

۱/۱. در باب احکام شرعیه و اوامر و نواهی س مسلک وجود دارد:

الف: مشهور عدلیه و امامیه معتقدند: که احکام شرعیه تابع و دائر مدار مصالح و مفاسدی است که در متعلقات آنها یعنی اعمال مکلفین وجود دارد اگر شارع مقدس به چیزی امر می کند برای این است که آن عمل دارای مصلحت ملزمه است و امر شارع تابع این ملاک است و اگر از چیزی نهی می کند به خاطر آن است که د ران چیز در واقع دارای مفسده ملزمه است و نهی مولی تابع مفسده واقعی است.

ب: برخی از عدلیه معتقدند که احکام شرعی تابع مصالحی است که در خود امر و نهی و در نفس حکم است یعنی نفس امر کردن حکیمانه است و لذا امر می کند هر چند متعلق امر و عمل دارای حکمت و مصلحتی نباشد. نظیر اوامر امتحانی یا نفس نهی کردن حکمت و مصلحت دارد و لذا نهی می کند هر چند در متعلق آن حکمت و مصلحتی نباشد. مثل نواهی امتحانی؛ البته این گروه معتقدند در کثیری از موارد علاوه بر اینکه امر و نهی حکیمانه است در متعلق آنها هم مصلحت یا مفسده وجود دارد ولی گویند لازم نیست چنین باشد و همان مصلحت نفس امر یا نهی کافی است در هر صورت نیز این دو گروه لفظی است.

ج: اشاعره معتقدند احکام الهی و اوامر و نواهی مولی تابع مصالح یا مفاسد در متعلقات یا در خود حکم نیست. و اصولاً نباید احکام را محدود کرد و تابع چیزیداست او فعال ما یشاء است و به هر چه امر یا نهی می کند عدالت و احسان است. الحسن ما یحسنه الشارع و القییح ما قبحه الشارع (ج ۴ ص ۳۵۸، ۳۵۷) (همچنین ج ۲ ص ۱۱۷ تا ۱۲۰)

۵. علم و قدرتی برای تنجیز حکم لازم است (حکم در مرتبه عبد)

۱. قدرت دو شعبه دارد قدرت مطلق و قدرت خاصه منظور از قدرت مطلق بر انجام واجب این است که از ابتدای وجوب آن تا زمان انجام واجب و بالاخره امتثال و اتمام واجب است. (از هشت صبح که وجوب آمد، انجام واجب به وسیله انجام مقدمات آن مقدور باشد) و منظور از قدرت خاصه قدرت بر انجام واجب در زمان خود واجب است و کاری به زمانهای قبل نداریم. (ج ۲ ص ۱۵۵)

۶. قرب و رشدی برای عمل به حکم لازم است (عمل به حکم)

۱. قصد قربت مراتب و درجاتی دارد و از نازلترین مرتبه (اطاعت و عبادت برای خوف از دوزخ) تا عالی ترین مرتبه (عبادت اولیاء الهی) را شامل است و در کتب فقهی این امر مطرح شده است. مشهور فقهاء معتقدند که قصد قربت به معنای قصد امتثال امر مولی و قصد اتیان عمل به داعی امر امولی است. و گفته اند. عبادین عبادت در گرو قصد امتثال است یعنی حتما باید بالفعل امری باشد و مخاطب هم عمل و مامور را به داعی امتثال همان امر انجام دهد تا عبادت صدق کند و گرنه مجرد محبوبیت و مطلوبیت و رجحان ذاتی عمل کافی نیست که او را به قصد قربت انجام دهیم.

۱/۱. قصد امتثال امر مثل بقیه اجزاء و شرائط نیست و عقلا در اطاعت امر مولی معتبر است و گرنه شرعا معتبر نیست اصولا امکان ندارد که شارع مقدس این خصوصیت را در لسان دلیل و متعلق حکم و امرش اخذ کند. پس هم در مقام تشریع و جعل حکم که مربوط به مولی است و هم در مقام امتثال و اتیان مامور به که مربوط به عبد است در هیچ کدام از این دو مرحله اخذ قصد امتثال امر در خطاب شارع ممکن نیست.

۱/۲. قصد قربت به معنای امتثال امر در عبادات لازم است ولی لزوم آن عقلی است نه شرعی و این ویژگی در لسان دلیل اخذ نشده است بلکه از خارج و به حکم عقل دانسته می شود.

۷. توصیف (اصل برائت)

۸ تکلیف

مقام ثبوت تکلیف و مقام سقوط تکلیف

۹. ارزش (اشتغال و ...)

نتایج علم اصول (بکارگیری)

تبویب فقه به ۵۲ باب فقهی (اصل طبقه‌بندی در علم اصول)	اجتهاد	مسئله‌سازی
۷	۴	۱
اموال	قول لغوی، صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	تقسیم احکام (تعبدی، توصیلی و...)
۸	۵	۲
اعراض	معانی و بیان خطابات (احراز عقلی)	تعریف موضوعات (مستنبطه، تخصصی و عرفی، علم اجمالی، تفصیلی به موضوعات)
۹	۶	۳
دماء	لوازم عقلانی خطابات (انشاء عقلانی)	تولید نسبت حکمی (حلال، حرام، مستحب، مکروه و مباح)

۱. تقسیم احکام به توصلی و تعبدی و ...

مبحث پنجم از مباحث باب اوامر

۱. تقسیم واجب به تعبدی و توصلی

۱/۱. واجباتی که صدرصد رنگ عبادی داشته باشند و صرفاً برای خضوع و خشوع و تسلیم و انقیاد و سائیدن جبین بندگی و امتثال فرامین او تشریع و جعل شده‌اند. به اینها واجبات عبادی با تعبدی گفته می‌شود. اما واجباتی که رنگ عبادت نداشته و به منظور تقرب به مولی جعل نگردیده‌اند بلکه رد نفس انجام آنها حکمتها و مصالحی وجود دارد که براساس آنها واجب گردیده است مثل اداء دین و نفقه زوجه نام اینها واجبات غیر عبادی یا توصلی است. این دو واژه دو اصطلاح دارند، ۱. توصلی به عملی گفته می‌شود که حکمت و فلسفه و غرض مولی از آن معلوم باشد و تمام غرض یا حداقل مرتبه ای از آن را بدانیم مثل قصاص که مصلحت اجتماعی دارد. و تعبدی واجبی است که برای ما معلوم نیست و نمیدانیم چرا مولی نماز صبح را دو رکعتی واجب کرده است؟ ۲. توصلی واجبی است که اصل آن مقصود مولی است و غرض بذات العمل و پیکره آن بارشده است بای وجه اتفاق! و تعبدی واجبی است که اصل انجام آن به هر نیتی کافی و محصل غرض نیست. بلکه باید به وجه خاص یعنی به داعی قرب و به قصد تقرب به مولی انجام شود تا مصلحت دار و تامین کننده غرض باشد و تا خالصاً لوجه الله انجام نشود از عهده مکلف ساقط نمیشود. پس در توصلیات قصد قربت شرط صحت نیست و بدون آن هم صحیح است اما اگر با قصد قربت اتیان شود موجب استحقاق ثبوت می‌شود و لی در تعبدیات قصد قربت شرطیت دارد.

۱/۲. کلاً واجبات به دو دسته تقسیم میشوند ۱. ارشادی عقلی ۲. مولوی شرعی و واجب شرعی نیز به دسته است: ۱. نفسی ۲. غیری ۳. طرقی. واجب نفسی هم به دو قسم تقسیم می‌شود ۱. نفسی غیر تهیای یعنی واجبی که برای مصلحتی که در خود آن وجود دارد واجب شده و ضمناً زمینه ساز واجب دیگر نیست. مثل صوم و صلاه ۲. واجب نفسی تهیای که ضمن نفی بودن و دارای ملزمه بودن زمینه ساز واجب دیگر است و ما را برای اداء فریضه دیگر مهیا می‌سازد. همان نماز ظهر که تا نخوانیم نمیتوانیم وارد نماز عصر شویم (ج ۴ ص ۴۰۵)

۲. تعریف موضوعات به مستنبطه، تخصص و عرفی

۱. موضوع حکم گاهی امر بسیط و وجدانی است مثل حیات که موضوع وجوب نفقه است و گاهی یک امر مرکب و دارای اجزاء است چه مرکب از دو امر وجودی باشد مثل خفاء اذان و خفاء دیوار شهر هر دو با هم موجب قصر نماز می‌شوند که هر کدام جزء موضوع هستند و یا یکی وجودی و دیگر عدمی است مثل غصب که مرکب است از تصرف در ملک غیر (وجودی) همراه با نبودن اذن و رضایت مالک (عدمی) و گاهی موضوع مقید و دارای قید است مثل رقبه مومنه واجب العتق است؛ عالم عدال

واجب الاکرام است (فرق مرکب با مقید این است که که رد مرکب اجزاء حقیقتاً از هم جدا هستند ولی در مقید تنها در ذهن از یکدیگر جدا هستند و جزء ذهن یاست و گرنه در خارج اتحاد وجودی دارند و عینیت حاکم است و به یک نحو وجود موجودند) حال موضوع از هر قسم که باشد نیاز به احراز دارد و تا احراز نشود حکمی نخواهد داشت زیرا علت نباش معلوم نیز نیست و موضوع به منزله علت حکم است و احراز گاه وجدانی و گاه با بینه و شهادت و گاه با اصل عملی یا استصحاب است. در مواردی که موضوعها مرکب یا مقید هستند باید هر دو جزء یا قید و مقید هر دو احراز شوند و گرنه احراز یک جزء کافی نیست. زیرا حکم شرعی بر مجموع مترتب می‌شود. و گاهی احراز همه اجزاء وجدانی است و گاه احراز همه تعبدی و تنزیلی است و گاه بعضی اجزای وجدانی و برخی تعبدی است مثلاً شخصی در ملک غیر راه می‌رود اصل تصرف در ملک غیر برای ما قطعی است ولی بدون اذن بودن آن مشکوک است با استصحاب عدم اذن این بخش را احراز می‌کنیم و موضوع که غضب باشد محرز می‌شود و به دنبالش حکم به حرمت می‌آید. ضمناً باید احراز همه اجزاء در عرض هم باشد نه در طول هم و مترتب بر یکدیگر (ج ۴ ص ۲۱، ۲۰)

۲. موضوع حکم شرعی: ۱. امور خارجی، مثل میته و دم ۲. اعتبارات عرفی، ملکیت و رقیق ۳. ماهیت اختراعی شارع مثل نماز (خ ص ۳۵)

۳. امور موثر در مأمور به، جزء مأمور به چیزی که در حقیقت و ماهیت مأمور به دخالت دارد، شرط مأمور به چیزی که خارج از ماهیت مأمور به است و تحقق صحت مأمور به متوقف بر آن است (شرط متقدم مانند وضو، شرط متاخر مانند غسل شب آینده برای صوم امروز مستحاضه، شرط مقارن، استقبال به قبله برای نماز) موثر در تشخیص مأمور به، امر مستحبی که مأمور به ظرف وجود آن است و رابطه جزئیت و شرطیت میان آنها نیست مثل قنوت در نماز البته تنها اموری که جزء یا شرط مأمور به هستند در تسمیه و فساد مأمور به دخالت دارند.

۳. تولید نسبت حکمی

۱. تفاوت میان حکم وضعی و حکم تکلیفی

شیخ اعظم بر این باور است که احکام وضعیه مستقلاً و مستقیماً مجعول شارع نیستند بلکه انتزاعی و تبعی هستند یعنی ما اینها را از احکام تکلیفیه انتزاع می‌کنیم و اینها از لحاظ اسناد به شارع و مجعول او بودن، تبعی هستند و به تبع حکم تکلیفی مجعولند (فرائد الاصول ص ۳۵۰) اما مرحوم آخوند میگویند باید مشخص شود که آیا حکم وضعی همانند حکم تکلیفی مستقل به جعل است یا انتزاعی و تابع حکم تکلیفی است یا اینکه تفصیل باید داد و احکام وضعی اقسامی دارد. ۱. حکم تکلیفی و حکم وضعی از لحاظ معنا و مفهوم کالماً متباین هستند و ارتباطی میان آنها نیست مثلاً شرطیت، جزئیت، سببیت، مانعیت و قاطعیت از احکام وضعیه است و وجوب، حرمت و استحباب از احکام تکلیفیه هستند. اما از لحاظ مصداقی میان آن دو اختلاف فی الجمله ای است یعنی تباین کلی ندارند بلکه تباین جزئی دارند و عام و خاص من وجه هستند. ۲. گاهی حکم وضعی هست ولی تکلیفی

نیست مثل وکالت در اجزاء صیغه که فضولی هم باشد جواز اجراء صیغه دارد و مثل حجیت که بر مسلک آخوند به معنای منجزیت و معذیت است و حکم و لو طریقی بر طبق مفاد آن جعل نمیشود آری عقلا وجوب اتباع و حرمت مخالفت دارد و مثل ملکیت که فلانی مالک است ولی در اثر محجوریت جواز و اباحه تصرف ندارد، حکم وضعی است ولی تکلیفی نیست. و گاهی حکم تکلیفی هست و وضعی نیست مثل میهمانی که حق تصرف در طعام دارد ولی شرعا نه مالک است نه وکیل و نه ولی و تنها اباحه تصرف دارد یا مثل کسی که در بیابان از آب چشمه یا قنات یا باران می‌نوشد که صرفا جواز اباحه تصرف دارد ولی مالک یا ولی یا وکیل نیست. و گاهی هر دو هستند مثل اکثر موارد که هم ملکیت است و هم اباحه تصرف و هم زوجیت و هم وجوب نفقه ۲. در مورد اصل تقسیم حکم به وضعی و تکلیفی، ایشان می‌فرمایند: بستگی دارد به اینکه ما حکم را چگونه تعیف کنیم اگر حکم شعری به معنای طلب فعل یا ترک بر وجه الزام یا یغیر الزام باشد یا به معنای مجعثل اقتضایی (اقتضای فعل و ترک هر کدام لزوما و رجحانا که شامل وجوب، حرمت و استحباب و کراهت می‌شود و تخییری که مخصوص اباحه است باشد، به این معنا مخصوص حکم تکلیفی است و شامل حکم وضعی نمیشود. زیرا در حکم وضعی سخن از اقتضاء، طلب و الزام و غیره در میان نیست. ولی اگر حکم شرعی به معنای ما انزل الله، ما اتی به الشارع، المحمولاتالشرعیه، خطاب الله المتعلق بافعال الناس، ما یؤخذ من الشارع بما هو الشارع، ما جعله الشارع تاسیسا او امضائا باشد حتما بر حکم وضعی هم اطلاق می‌شود و تقسیم حکم به تکلیفی و وضعی کاملا بجاست. ۳. آیا احکام وضعیه تعداد خاصی دارند؟ در باب احکام تکلیفیه این بحث علی المشهور وجود دارد که شامل ۵ حکم است، وجوب، استحباب، اباحه و کراهت و حرمت... اما در تعداد احکام وضعیه اختلاف است. مرحوم آخوند می‌فرماید: دلیلی بر انحصار در هیچ عددی نیست و بهتر آن است که ضابطه کلی ارائه کنیم و آن اینکه هر آنچه را از شارع گرفته شود (تاسیسا یا امضائا) و ضمنا خودتکلیف نیست چه به نوعی در خود تکلیف دخیل باشد (مثل ملکیت که موضوع اباحه تصرف است، زوجیت که در وجوب نفقه دخیل است ضمانت که موضوع وجوب اداء و تدارک است) و چه در موضوع متعلق تکلیف دخیل باشد (مثل جزئیت و شرطیت که در مامور به دخالت دارند و مامور به یعنی مشروط یا مرکب متعلق وجوب و تکلیف است) و چه اصلا دخالتی در تکلیف نداشته باشد ولی به هر حال از اموری است که در کلمات قوم بر آن حکم شعری اطلاق شده است و تمام اینها تحت حکم وضعی داخل میشوند و دلیل این ضابطه هم کلی است. (ج ۵ ص ۸۹ تا ۹۳)

۱/۱. تقسیمات حکم شرعی

حکم شرعی چه وضعی و چه تکلیفی به دو قسم می‌شود ۱. حکم شرعی مطلق و فعلی، احکامی که مشروط به شرطی و معلق بر امری نیستند مثل صلات جمعه واجب، خمر حرام. ۲. حکم شعری مشروط و معلق، احکامی که در لسان دلیل و خود خطاب و انشاء مشروط به شرطی شده و به صورت جمله شرطیه آمده اند. من کان مستطیعا یجب علیه الحج (ج ۵ ص ۱۴۳)

۴. قول لغوی و صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)

۱. در عبادات: ظاهراً وضع و موضوع له در الفاظ عبادات عام است؛ مؤید این نظیه استعمال الفاظی مانند صلوٰه و صوم در آیات و اخبار است که بدون همراهی با قرینه در معنای عام به کار میرود.

۲. اطلاقات الفاظ عبادات بنابر قول صحیحی مجمل بوده و نمیتوان به آن تمسک نمود اما اعمی میتواند به اطلاق آنها تمسک کند. اگر در جزئیت جزئی یا شرطیت شرطی در مأمور به شک کردیم بنابر نظریه صحیحی خطابات مربوط به آن عبادت مجمل می‌شود زیرا مثلاً نمیدانیم آیا نماز بدون سوره حقیقتاً صلوٰه است یا نه؟ و با وجود اجمال در خطاب تمسک به اطلاق آن ممکن نخواهد بود اما اعمی به دلیل این که نماز بدون سوره را هم حقیقتاً صلوٰه میداند میتواند اطلاق اقیموا لاصلوٰه را تمسک کرده و حکم کند که سوه جزء صلوٰه نیست. اما تمسک به اطلاق توسط اعمی دو شرط دارد اول اینکه متکلم در مقام بیان باشد و دیگر اینکه جزء مشکوک در موضوع له لفظ داخل نباشد مثلاً اگر فرد اعمی موضوع له را ارکان عبادت میداند این جزء مشکوک نباشد از ارکان عبادت مورد نظر باشد. (خ ص ۴۴، ۴۵)

۳. الفاظ عبادات برای معنای صحیح وضع شده است به دلیل ۱. تبادر معنای صحیح از الفاظ عبادات ۲. صحت سلب از افراد فاسد. ۳. ظهور آیات و اخباری که در آنها اثری به طبیعت برخی از عبادات نسبت داده شده است که نشان میدهد عبادات فاسد این آثار را ندارند. ۴. شیوه وضع واضعین بر وضع الفاظ برای معنای صحیح آنهاست که البته مرحوم آخوند در این مورد می‌گویند دلیل نداریم که شارع نیز بر همین شیوه بوده است. (خ ص ۴۶)

۴. در معاملات: موضو له الفاظ معاملات برای سبب یعنی نفس عقد در هر معامله (عقد بیع، اجاره) وضع شده باشد^{۱۰} لفظ بیع برای خصوص عقد صحیح و موثر وضع شده است یا اعم از آن؟ ۱. اما اقوی وضع الفاظ معاملات برای خصوص صحیح است. ۲. عثم اجمال خطاب در الفاظ معاملات بنابر نظر صحیحی، لذا صحیحی بر خلاف الفاظ عبادات میتواند به اطلاقات الفاظ معاملات تمسک کند.

۵. معانی و بیان خطابات (احراز عقلی)

امر نهم از مباحث سیزده گانه مقدماتی حقیقت شرعیه است؛ محل نزاع در ثبوت و عدم ثبوت حقیقت شرعیه در ماهیت اختراعی شارع مثل نماز است. حقیقت شرعیه به معنای حقیقتی که علاقه آن تعیین و تعینا به دست شارع و در عصر او شکل گرفته باشد. از دیدگاه مرحوم آخوند اثبات حقیقت شرعیه به نحو وضع تعیینی با تصریح به انشاء معانی جدید مشکل است ثمره این بحث انجا ظاهر می‌شود که اعتقاد به حقیقت شرعیه چنانچه این گونه الفاظ در آیات و روایات احادیث بدون قرینه استعمال شده بودند به معنای جدید شرعی حمل یمشوند اما در صورت اعتقاد به عدم آن، به معنای لغوی حمل می‌گردند. در حمل به معنای جدید شرعی باید احراز شود که استعمال آن لفظ، بعد از تحقق حقیقت شرعیه و وضع جدید بوده است در صورت عدم احراز و شک در تاخر استعمال از وضع جدید بر معنای جدید حمل نمی‌شود.

امر دهم از مباحث سیزده گانه مقدماتی بحث صحیح و اعم است؛ در الفاظ معاملات و عبادات آیا موضوع له آنها برای معانی صحیح وضع شده‌اند یا اعم از صحیح و فاسد هستند. ۱. از دیدگاه مرحوم آخوند این بحث تنها در صورت عقیده به حقیقت شرعیه مطرح می‌شود. ۲. حقیقت صحت از نظر همه انظار یک بوده و به معنای تمام و تام الاجزائی و الشرائط است گرچه فقهای با توجه به نوع مباحثشان یکی از آثار آن را که اسقاط قضاء و اعاده است و نیز متکلمین اثر دیگری یعنی موافقت با شریعت را مطرح میکنند. با توجه این مطلب، حقیقت صحت یکی است اگر چه مصادیق آن در سفر و حضر و اختیار و اضطرار متفاوت است. و دیگر اینکه صحت و فساد از امور اضافی و نسبی بوده یعنی یک عمل نسبت به یک فرد صحیح و ممکن است و نسبت به فرد دیگر فاسد است. ۳. بر اساس مبنای صحیحی، تصویر قدر مشترک یا موضوع له برای هر یک از عبادات وجود دارد مثلاً افراد نمازهای صحیح دارای آثار مشترک، نهی از فحشاء و منکر معراج مومن و... هستند و این نشانه وحدت موضوع له و وجود قدر جامع میان آنها است. در این صورت موضوع له صلات به عنوان صلات، عنوان بسیط و ملازم با عنوان مطلوب است که قدر مشترک در تمامی افراد نماز صحیح است

۶. لوازم عقلایی خطابات (انشاء عقلایی)

۲. اصل عدم قرینه: آیا در صورت شک در استناد تبادر به قرینه میتوان از اصل عدم قرینه استفاده کرد/ اصل عدم قرینه اصلی عقلایی است که صرفاً برای تشخیص مراد متکلم به کار می‌رود حال اگر مراد متکلم روشن باشد و ما ندانیم که آیا تبادر از لفظ مستند به قرینه است یا نه؟ در چنین جایی اصل عدم قرینه به کار نمی‌رود. (خ ص ۳۳)

۲. اصل صحت حمل و عدم صحت سلب (یکی از علائم تشخیص حقیقت از مجاز) اگر عدم صحت سلب در حمل اولی ذاتی باشد مثل الانسان ناطق که در آن موضوع و محمول مفهوماً اتحاد دارند، دلالت بر حقیقت بودن معنا بریا لفظ دارد و اگر در حمل شایع صناعی باشد مانند زید انسان که موضوع و محمول وجوداً اتحاد دارند، دلالت بر مصداق بودن موضوع برای محمول دلالت دارد. (خ ص ۳۳)

۷. اموال

در صورت شک در صحت یا فساد معامله اصل بر فساد است و این اصل همان استصحاب عدم حصول اثر است.

۸. اعراض...

۹. دماء...

مبادی علم اصول (نسبیت خاص)

هدف	موضوع	ضرورت
ابلاغ احکام خمس	وجوب فطری «حُسن عدل و قُبْح ظلم»	جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی در فهم از خطابات
مبارزه بر علیه ظلم	وجوب عقلانی «وجوب شکر مُنعم»	جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات
اقامه کلمه حق (ولایت و سرپرستی)	وجوب بعث و زجر «امثال اوامر مولا»	تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات

مبانی علم اصول (نسبیت خاص)

کنترل نسبت استنادی به وسیله ابعاد سه‌گانه

توصیف (اصالت برائت)	مصالح و مفاسدی برای جعل حکم لازم است	عرف (سند) الفاظ طبق قبح عقاب بلا بیان خطا بی‌پایه باشد
تکلیف	علم و قدرتی برای تنجیز حکم لازم است	عقل (ملاحظه نسبت) بین معانی معدّریّت و منجزیت قطع باید باشد
ارزش (اصالت اشتغال و...)	قُرب یا رشدی برای عمل به حکم لازم است	عقلاء (تناسبات مقاصد) استنباط احکام ظاهری و واقعی حکمی باید باشد

نتایج علم اصول (نسبیت خاص)

تبویب فقه به ۵۲ باب فقهی (طبقه‌بندی کیفی)		
اموال	قول لغوی، صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	تقسیم احکام (تعبدی، توصلی و...)
اعراض	معانی و بیان خطابات (احراز عقلی)	تعریف موضوعات (مستنبطه، تخصصی و عرفی)
دماء	لوازم عقلانی خطابات (انشاء عقلانی)	تولید نسبت حکمی (حلال، حرام، مستحب، مکروه و مباح)

مبادی علم اصول (حضور علم کلام در علم اصول)

ضرورت (طاعت)	موضوع (حجت)	هدف (حکم)
۱	۴	۷
جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی (تولید عقلانیت انحرافی) در فهم از خطابات	وجوب فطری «حُسْنِ عَدَل و قُبْحِ ظَلَم»	ابلاغ احکام خمسّه (فرد)
۲	۵	۸
جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات	وجوب عقلانی «وجوب شکر مُنعم»	مبارزه بر علیه ظلم (جامعه)
۳	۶	۹
تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات	وجوب بعث و زجر «امثال اوامر مولا»	اقامه کلمه حق (ولایت و سرپرستی نظام و تاریخ)

مبانی علم اصول (ساخت علم اصول اصطلاحی)

کنترل نسبت استنادی به وسیله ابعاد سه گانه

۱ ثبوت	۴ اثبات	۷ آثار
عرف (سند و خطاب) اصول الفاظ طبق قبح عقاب بلابیان خطابی باید باشد	مصالح و مفاسدی برای جعل حکم لازم است (حکم در مرتبه شارع)	توصیف (اصالت برائت)
۲	۵	۸
عقل (ملاحظه نسبت و دلالت) بین معانی معدّریّت و منجزیّت قطع باید باشد	علم و قدرتی برای تنجیز حکم لازم است (حکم در مرتبه عبد)	تکلیف
۳	۶	۹
عقلاء (تناسبات مقاصد و حکم) استنباط احکام ظاهری و واقعی حکمی باید باشد	قُرب یا رشدی برای عمل به حکم لازم است (عمل به حکم)	ارزش (اصالت اشتغال و...)

نتایج علم اصول (بکارگیری)

تبویب فقه به ۵۲ باب فقهی (اصل طبقه‌بندی در علم اصول)	اجتهاد	مسئله‌سازی
۷	۴	۱
اموال	قول لغوی، صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	تقسیم احکام (تعبدی، توصیلی و...)
۸	۵	۲
اعراض	معانی و بیان خطابات (احراز عقلی)	تعریف موضوعات (مستنبطه، تخصصی و عرفی، علم اجمالی، تفصیلی به موضوعات)
۹	۶	۳
دماء	لوازم عقلانی خطابات (انشاء عقلانی)	تولید نسبت حکمی (حلال، حرام، مستحب، مکروه و مباح)

مبادی علم اصول (نسبیت خاص)

تاثیر علم کلام و فلسفه زبان بر علم اصول

وَجُوبِ فُطْرِي «حُسْنُ عَدْلٍ وَ قُبْحُ ظُلْمٍ» عقل نظر و عقل عمل و ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع	وَجُوبِ کَلَامِي (عَقْلَانِي) «وَجُوبِ شُكْرِ مُنْعَمٍ»	وَجُوبِ اَصُولِي (بَعْثِ وَ زَجَرِ) «امثال اوامر مولا»
جَلُوگِیرِی از خطا و انحرافات اجتماعی در فهم از خطابات قیاس، استحسان تاویل و دینامیزم	فلسفه دلالت تفاهمی (وضع، دلالت تصویری، دلالت تصدیقی، تابعیت دلالت از اراده)	اقامه کلمه حق در مقابل اقامه کلمه باطل
جَلُوگِیرِی از خطای عقل در فهم از خطابات (اجتهاد، مصوبه و تخطئه)	فلسفه استعمال عرفی (حقیقت و مجاز، نقل، صحیح و اعم، مشتق)	مبارزه بر علیه ظلم برای اجراء یا تحقق احکام دینی
تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات (حجیت عرف زمان مخاطب)	حجیت استناد عقلانی (امارات، حجیت ظواهر، بناء عقلاء پایگاه حجیت فلسفه تفاهم ادباء، حقوق دانان و...)	ابلاغ احکام اسلام (به افراد)

مبانی علم اصول (نسبیت خاص)

کنترل نسبت استنادی به وسیله ابعاد سه‌گانه

اثبات جریان وظیفه از طرف مولا	آثار وظیفه و تنوع آن برای مکلف	ثبوت مواد تفقه وظیفه برای مجتهد (احکام ظاهری و احکام واقعی)
جعل احکام دائر مدار مصالح و مفاسد	توصیف حافظ اعتقادات مکلفین	اسناد (اخبار) پذیرش کتاب و سنت در نزد اهل کتاب خبر واحد، اجماع و شهرت و سیره
تنجیز حکم دائر مدار علم و قدرت	تکلیف حافظ رفتار مکلفین	استناد (دلالت) ماده امر، نهی مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، محکم و متشابه، تعادل و تراجیح
عمل به حکم دائر مدار قُرب یا رشد	ارزش حافظ اخلاق مکلفین	اسناد (مقاصد) فساد در عبادات و معاملات

نتایج علم اصول (نسبیت خاص)

رفتار عینی (ابلاغی) مجتهد	رفتار فقهی مجتهد	رفتار اصولی یا منطقی مجتهد
تبویب فقه به ۵۲ باب فقهی (طبقه‌بندی کیفی)		
اعراض (عبادات)	فهم عرفی از خطابات قول لغوی، صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	تقسیم احکام - موضوعات - نسبت حکمی
دماء (حقوق)	فهم عقلانی از خطابات معانی و بیان (احراز عقلی)	تعریف احکام - موضوعات - نسبت حکمی
اموال (معاملات)	فهم عقلانی از خطابات بررسی اغراض و مقاصد (انشاء عقلانی)	تولید مسئله اصولی

مبادی علم اصول (حضور علم کلام در علم اصول)

وجوب فطری «حسن عدل و قبیح ظلم»

وجوب کلامی (عقلانی) «وجوب شکر منعم»

وجوب اصولی (بعث و زجر) «امثال اوامر مولی»

ضرورت (طاعت)	موضوع (حجت)	هدف (حکم)
۱	۴	۷
جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی (تولید عقلانیت انحرافی) در فهم از خطابات	وجوب فطری «حُسن عدل و قُبُح ظلم»	ابلاغ احکام خمسه (فرد)
۲	۵	۸
جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات	وجوب عقلانی «وجوب شکر مُنعم»	مبارزه بر علیه ظلم (جامعه)
۳	۶	۹
تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات	وجوب بَعث و زَجَر «امثال اوامر مولا»	اقامه کلمه حق (ولایت و سرپرستی نظام و تاریخ)

مبانی علم اصول (ساخت علم اصول اصطلاحی)

کنترل نسبت استنادی به وسیله ابعاد سه گانه

۱ ثبوت	۴ اثبات	۷ آثار
عرف (سند و خطاب) اصول الفاظ طبق قبح عقاب بلابیان خطایی باید باشد	مصالح و مفاسدی برای جعل حکم لازم است (حکم در مرتبه شارع)	توصیف (اصالت برائت)
۲	۵	۸
عقل (ملاحظه نسبت و دلالت) بین معانی معدّریّت و منجزیت قطع باید باشد	علم و قدرتی برای تنجیز حکم لازم است (حکم در مرتبه عبد)	تکلیف
۳	۶	۹
عقلاء (تناسبات مقاصد و حکم) استنباط احکام ظاهری و واقعی حکمی باید باشد	قُرب یا رشدی برای عمل به حکم لازم است (عمل به حکم)	ارزش (اصالت اشتغال و...)

نتایج علم اصول (بکارگیری)

تبویب فقه به ۵۲ باب فقهی (اصل طبقه‌بندی در علم اصول)	اجتهاد	مسئله‌سازی
۷	۴	۱
اموال	قول لغوی، صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	تقسیم احکام (تعبدی، توصیلی و...)
۸	۵	۲
اعراض	معانی و بیان خطابات (احراز عقلی)	تعریف موضوعات (مستنبطه، تخصصی و عرفی، علم اجمالی، تفصیلی به موضوعات)
۹	۶	۳
دماء	لوازم عقلانی خطابات (انشاء عقلانی)	تولید نسبت حکمی (حلال، حرام، مستحب، مکروه و مباح)

مبادی علم اصول (پایگاه شرعیت شرع از طریق ساخت زبان‌شناسی و عمل)

تحلیل عقل عمل در عرصه تفقه و اندیشیدن و فلسفه زبان در متن عام

وجوب فطری «حُسن عدل و قُبْح ظلم» عقل نظر و عقل عمل و ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع (مستقلات عقلیه و پایگاه عقل عمل در نفس)	وجوب کلامی (عقلانی) «وجوب شکر مُنعم» پایگاه عقل عمل در بیرون (جعل احکام)	وجوب اصولی (بعث و زجر و یا اعلام عجز عقل در برابر شرع و دلیل عقلی) «امثال اوامر مولا»
ضرورت: نیاز جامعه (ارتباط)	موضوع (فلسفه تفاهم و مخاطب عام در منطق صوری)	هدف: بالارفتن تکامل تعبد و تعاون
جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی در فهم از خطابات قیاس، استحسان تاویل و دینامیزم	فلسفه دلالت تفاهمی و وضعی بر پایه تحلیل نظری (وضع تعیینی و تعینی، دلالت تصویری، دلالت تصدیقی، وضع مرکبات، اسماء اشاره وحروف، تابعیت دلالت از اراده، طلب و اراده)	مقابل با کلمه باطل برای اقامه کلمه حق
جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات (اصل قطع، انسداد و انفتاح، اجتهاد، مصوبه و تخطئه)	فلسفه استعمال عرفی بر پایه استقراء و پذیرش عرفی (حقیقت و مجاز، صحیح و اعم، اصل مشتق، اصول لفظیه، اشتراک لفظی، استعمال لفظ در اکثر از معنا)	مبارزه بر علیه ظلم برای اجراء یا تحقق احکام دینی
تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات (حجیت عرف زمان مخاطب گذشته، حال، آینده، شان مخاطب)	حجیت استناد عقلانی (امارات، حجیت ظواهر، بناء عقلاء پایگاه حجیت فلسفه تفاهم ادباء (ایجاد انگیزه)، حقوق دانان (حفظ نظام) و...))	ابلاغ احکام اسلام (به افراد)

مبانی علم اصول (تفاهم و تخاطب با شارع از طریق ساخت اصول)

تطبیق مکانیزم ساخت علم اصول (تفقه، زبان شناسی و حجیت بناء عقلاء در متن عام) به کتاب و سنت (متن خاص)

اثبات جریان وظیفه از طرف مولا	آثار وظیفه و تنوع ان برای مکلف	ثبوت مواد تفقه وظیفه برای مجتهد (احکام ظاهری و احکام واقعی، قطع، اماره و اصل عملی)
جعل احکام دائر مدار مصالح و مفاسد	توصیف «حافظ اعتقادات مکلفین»	آسناد (اخبار و سند) بر پایه لفظ پذیرش کتاب و سنت در نزد اهل کتاب خبر واحد، اجماع و شهرت و سیره
تنجیز حکم دائر مدار علم و قدرت	تکلیف «حافظ رفتار مکلفین»	استناد (دلالت) بر پایه معنای نص و ظهور و منحصر در دلالت عقلایی تکالیف ماده امر، نهی مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، مقدمه واجب، احکام ضد، تعلق اوامر و نواهی به طبایع یا افراد، نسخ و جوب، محکم و متشابه، تعادل و ترجیح
عمل به حکم دائر مدار قُرب یا رشد	ارزش «حافظ اخلاق مکلفین»	اسناد (مقاصد) بر پایه روابط اجتماعی و لوزام امر مولی فساد در عبادات و معاملات، اجزاء امر آمر با علم به انتفاء شرط امر (غیر مستقلات عقلیه)

نتایج علم اصول (بکارگیری در فقه از طریق تنوع احکام و موضوعات و اصل تقسیمات)

رفتار اصولی یا زمینه منطقی مجتهد	رفتار فقهی مجتهد	رفتار عینی (ابلاغی) مجتهد
تولید مسئله و مصداق‌سازی	عملیات استنباط	تبویب فقه به ۵۱ باب فقهی (طبقه‌بندی کیفی)
تقسیم احکام - موضوعات - نسبت حکمی	بکارگیری فهم و منطق و مفهوم عرفی از خطابات قول لغوی، قواعد صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	اعراض (عبادات)
تعریف احکام - موضوعات - نسبت حکمی	بکارگیری فهم عقلانی از خطابات قواعد معانی و بیان (احراز عقلی)	دما (حقوق)
تولید مسئله اصولی	بکارگیری فهم عقلانی از خطابات بررسی اغراض و مقاصد (انشاء عقلانی)	اموال (معاملات)

مبادی علم اصول (حضور علم کلام در علم اصول)

وجوب فطری «حسن عدل و قبح ظلم»

وجوب کلامی (عقلانی) «وجوب شکر منعم»

وجوب اصولی (بعث و زجر) «امثال اوامر مولی»

ضرورت (طاعت)	موضوع (حجت)	هدف (حکم)
۱	۴	۷
جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی (تولید عقلانیت انحرافی) در فهم از خطابات	وجوب فطری «حُسن عدل و قُبْح ظلم»	ابلاغ احکام خمسه (فرد)
۲	۵	۸
جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات	وجوب عقلانی «وجوب شکر مُنعم»	مبارزه بر علیه ظلم (جامعه)
۳	۶	۹
تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات	وجوب بَعث و زَجْر «امثال اوامر مولا»	اقامه کلمه حق (ولایت و سرپرستی نظام و تاریخ)

مبانی علم اصول (ساخت علم اصول اصطلاحی)

کنترل نسبت استنادی به وسیله ابعاد سه گانه

۱ ثبوت	۴ اثبات	۷ آثار
عرف (سند و خطاب) اصول الفاظ طبق قبح عقاب بلابیان خطایی باید باشد	مصالح و مفاسدی برای جعل حکم لازم است (حکم در مرتبه شارع)	توصیف (اصالت برائت)
۲	۵	۸
عقل (ملاحظه نسبت و دلالت) بین معانی معدّریّت و منجزیت قطع باید باشد	علم و قدرتی برای تنجیز حکم لازم است (حکم در مرتبه عبد)	تکلیف
۳	۶	۹
عقلاء (تناسبات مقاصد و حکم) استنباط احکام ظاهری و واقعی حکمی باید باشد	قُرب یا رشدی برای عمل به حکم لازم است (عمل به حکم)	ارزش (اصالت اشتغال و...)

نتایج علم اصول (بکارگیری)

تبویب فقه به ۵۲ باب فقهی (اصل طبقه‌بندی در علم اصول)	اجتهاد	مسئله‌سازی
۷	۴	۱
اموال	قول لغوی، صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	تقسیم احکام (تعبدی، توصیلی و...)
۸	۵	۲
اعراض	معانی و بیان خطابات (احراز عقلی)	تعریف موضوعات (مستنبطه، تخصصی و عرفی، علم اجمالی، تفصیلی به موضوعات)
۹	۶	۳
دماء	لوازم عقلانی خطابات (انشاء عقلانی)	تولید نسبت حکمی (حلال، حرام، مستحب، مکروه و مباح)

پیش نویس چهارم: ۸۳/۱۱/۶

جایگزینی فهرست مباحث اصول فقه مرحوم مظفر در فهرست جدید

مقصد اول: الفاظ

فلسفه تفاهمی و وضعی شامل: حقیقت وضع، واضع کیست؟ وضع مرکبات، وضع نوعی و شخصی،

فلسفه استعمال عرفی شامل: استعمال حقیقی و مجازی، نشانه‌های حقیقت و مجاز، اصول لفظیه، مشتق

حجیت استناد عقلایی: اصالت الظهور و بناء عقلاء

باب اول: مشتق (فلسفه تفاهم عرفی)

باب دوم: اوامر (استناد، دلالت)

باب سوم: نواهی (استناد دلالت)

باب چهارم: مفاهیم (استناد دلالت)

باب پنجم: عام و خاص (استناد دلالت)

باب ششم: مطلق و مقید (استناد دلالت)

باب هفتم: مجمل و مبین (استناد دلالت)

مقصد دوم: ملازمات عقلیه (وجوب فطری)

باب اول: مستقلات عقلیه

مبحث اول: حسن و قبح عقلی

مبحث دوم: ادراک عقل از حسن و قبح

مبحث سوم: ملازمه حکم عقل و حکم شرع

باب دوم: غیر مستقلات عقلیه (اسناد و لوازم اوامر و نواهی مولی)

مساله اول: اجزاء (اسناد)

مساله دوم: مقدمه واجب و احکام ضد اگر از لوازم کلام باشد در «دلالت» و اگر

غرض حکم باشد در «اسناد» قرار می‌گیرند ۴۸

مقصد سوم: حُجَّت (اگر بحث در دلالت آنها باشد در استناد قرار می‌گیرند و اگر در اصل خبر باشد در اَسناد قرار می‌گیرند).

باب اول: کتاب عزیز (اَسناد)

باب دوم: سنت (اَسناد)

باب سوم: اجماع (اَسناد)

باب چهارم: دلیل عقلی (وجوب اصولی، اعلام عجز عقل نسبت به شرع)

باب پنجم: حجیت ظواهر (حجیت استناد عقلایی)

باب ششم: شهرت (اَسناد)

باب هفتم: سیره (اَسناد)

باب هشتم: قیاس (جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی در فهم از خطابات)

باب نهم: تعادل و تراجیح (استناد، دلالت)

مقصد چهارم: اصول عملیه (خروج موضوعی از اصول)

مبادی علم اصول (پایگاه شرعیت شرع از طریق ساخت زبان‌شناسی و عمل)

تحلیل عقل عمل در عرصه تفقه و اندیشیدن و فلسفه زبان در متن عام (ساخت تفاهم و مخاطب عام)

وجوب اصولی (بعث و زجر، انقیاد و طاعت و یا اعلام عجز عقل در برابر شرع و دلیل عقلی) «امثال اوامر مولا»	وجوب کلامی (عقلانی) «وجوب شکر مُنعم» پایگاه عقل عمل در بیرون (پایگاه فلسفه جعل احکام)	وجوب فطری «حُسن عدل و قُبْح ظلم» عقل نظر و عقل عمل و ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع (مستقلات عقلیه و پایگاه عقل عمل در نفس و خروج شرع از این محدوده)
هدف: بالارفتن تکامل تعبد و تعاون	موضوع (فلسفه نظام تفاهم و مخاطب عام در منطق صوری) نقد و نقض موضوع علم اصول	ضرورت: نیاز جامعه (ارتباط)
مقابل با کلمه باطل برای اقامه کلمه حق	فلسفه دلالت تفاهمی و وضعی بر پایه تحلیل نظری (کلی) (وضع تعیینی و تعینی، دلالت تصویری، دلالت تصدیقی، وضع مرکبات، اسماء اشاره وحروف، تابعیت دلالت از اراده، طلب و اراده)	جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی در فهم از خطابات قیاس، استحسان تاویل و دینامیزم
مبارزه بر علیه ظلم برای اجراء یا تحقق احکام دینی	فلسفه استعمال عرفی بر پایه استقراء و پذیرش و جاذبه عرفی (مصدق) (حقیقت و مجاز، صحیح و اعم، اصل مشق، اصول لفظیه، اشتراک لفظی، استعمال لفظ در اکثر از معنا)	جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات (اصل قطع، انسداد و انفتاح، اجتهاد، مصوبه و تخطئه)
ابلاغ احکام اسلام (به افراد)	حجیت استناد عقلانی (حفظ نظام و جلوگیری از هرج و مرج) (امارات، حجیت ظواهر، بناء عقلاء پایگاه حجیت فلسفه تفاهم ادباء (ایجاد انگیزه)، حقوق دانان (حفظ نظام) و...)»	تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات (حجیت عرف زمان مخاطب گذشته، حال ، آینده، شان مخاطب)

مبانی علم اصول (تفاهم و تخاطب با شارع از طریق ساخت اصول)

تطبیق مکانیزم ساخت علم اصول (تفقه، زبان شناسی و حجیت بناء عقلاء در متن عام) به کتاب و سنت (متن خاص)

اثبات جریان وظیفه از طرف مولا	آثار وظیفه و تنوع آن برای مکلف	ثبوت مواد تفقه وظیفه برای مجتهد (احکام ظاهری و احکام واقعی، قطع، اماره و اصل عملی)
جعل احکام دائر مدار مصالح و مفاسد	توصیف «حافظ اعتقادات مکلفین» اصالت براءت	اسناد (اخبار و سند) بر پایه لفظ پذیرش کتاب و سنت در نزد اهل کتاب اصل قطع، خبر واحد (اماره)، اجماع و شهرت و سیره
تنجیز حکم دائر مدار علم و قدرت	تکلیف «حافظ رفتار مکلفین»	استناد (دلالت) بر پایه معنای نص و ظهور و منحصر در دلالت عقلایی تکالیف ماده امر، نهی مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، مقدمه واجب، احکام ضد، تعلق اوامر و نواهی به طبایع یا افراد، نسخ وجوب، محکم و متشابه، تعادل و ترجیح، دلالت قطع و امارات (لوازم کلام)
عمل به حکم دائر مدار قُرب یا رشد	ارزش «حافظ اخلاق مکلفین» اصالت اشتغال	اسناد (مقاصد) بر پایه روابط اجتماعی و لوازم امر مولی فساد در عبادات و معاملات، اجزاء امر آمر با علم به انتفاء شرط امر (غیر مستقلات عقلیه)

نتایج علم اصول (بکارگیری در فقه از طریق تنوع احکام و موضوعات و اصل تقسیمات)

رفتار اصولی یا زمینه منطقی مجتهد	رفتار فقهی مجتهد	رفتار عینی (ابلاغی) مجتهد
تولید مسئله و مصداق‌سازی	عملیات استنباط	تبویب فقه به ۵۱ باب فقهی (طبقه‌بندی کیفی)
تقسیم احکام - موضوعات - نسبت حکمی	بکارگیری فهم و منطوق و مفهوم عرفی از خطابات قول لغوی، قواعد صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	اعراض (عبادات)
تعریف احکام - موضوعات - نسبت حکمی	بکارگیری فهم عقلانی از خطابات قواعد معانی و بیان (احراز عقلی)	دما (حقوق)
تولید مسئله اصولی	بکارگیری فهم عقلانی از خطابات بررسی اغراض و مقاصد به وسیله علم اصول (انشاء عقلانی)	اموال (معاملات)

مبادی علم اصول (پایگاه شرعیت شرع از طریق ساخت زبان شناسی و عمل)
تحلیل عقل عمل در عرصه تفقه و اندیشیدن و فلسفه زبان در متن عام (ساخت تفاهم و مخاطب عام)

باید قرار دادهای اجتماعی تضاد میان دلالت و ظهورات عرفی و عقلایی	باید «امثال اوامر مولا»	باید «وجوب شکر مُنعم»	باید «حُسن عدل و قُبْح ظلم ذاتی» و قطع ذاتا حجت است.
هدف: بالارفتن تکامل تعبد و تعاون	موضوع (فلسفه نظام تفاهم و مخاطب عام در منطق صوری) نقد و نقض موضوع علم اصول	ضرورت: نیاز جامعه (ارتباط)	
مقابل با کلمه باطل برای اقامه کلمه حق	فلسفه دلالت تفاهمی و وضعی بر پایه تحلیل نظری و علیتی (کلی) (وضع تعیینی و تعیینی، دلالت تصویری، دلالت تصدیقی، وضع مرکبات، اسماء اشاره و حروف، تابعیت دلالت از اراده، طلب و اراده)	جلوگیری از خطا و انحرافات اجتماعی در فهم از خطابات قیاس، استحسان تاویل و دینامیزم	
مبارزه بر علیه ظلم برای اجراء یا تحقق احکام دینی	فلسفه استعمال عرفی بر پایه استقراء و پذیرش و جاذبه عرفی (مصدق) (حقیقت و مجاز، صحیح و اعم، اصل مشتق، اصول لفظیه، اشتراک لفظی، استعمال لفظ در اکثر از معنا)	جلوگیری از خطای عقل در فهم از خطابات (اصل قطع، انسداد و انفتاح، اجتهاد، مصوبه و تخطئه)	
ابلاغ احکام اسلام (به افراد)	حجیت استناد عقلانی و ظهورات (حفظ نظام و جلوگیری از هرج و مرج) (امارات، حجیت ظواهر، بناء عقلاء پایگاه حجیت فلسفه تفاهم ادباء (ایجاد انگیزه)، حقوق دانان (حفظ نظام) و ...)	تکامل و برطرف کردن خطای گذشتگان در فهم از خطابات (حجیت عرف زمان مخاطب گذشته، حال، آینده، شان مخاطب)	

مبانی علم اصول (تفاهم و تخاطب با شارع از طریق ساخت اصول)

تطبیق مکانیزم ساخت علم اصول (تفقه، زبان شناسی و حجیت بناء عقلاء در متن عام) به کتاب و سنت (متن خاص)

اثبات جریان وظیفه از طرف مولا	آثار وظیفه و تنوع ان برای مکلف	ثبوت مواد تفقه وظیفه برای مجتهد (احکام ظاهری و احکام واقعی، قطع، اماره و اصل عملی)
جعل احکام دائر مدار مصالح و مفاسد	توصیف «حافظ اعتقادات مکلفین» اصالت برائت	اسناد (اخبار و سند) بر پایه لفظ پذیرش کتاب و سنت در نزد اهل کتاب اصل قطع، خبر واحد (اماره)، اجماع و شهرت و سیره
تنجیز حکم دائر مدار علم و قدرت	تکلیف «حافظ رفتار مکلفین»	استناد (دلالت) بر پایه معنای نص و ظهور و منحصر در دلالت عقلایی تکالیف ماده امر، نهی مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، مقدمه واجب، احکام ضد، تعلق اوامر و نواهی به طبایع یا افراد، نسخ وجوب، محکم و متشابه، تعادل و ترجیح، دلالت قطع و امارات (لوازم کلام)
عمل به حکم دائر مدار قُرب یا رشد	ارزش «حافظ اخلاق مکلفین» اصالت اشتغال	اسناد (مقاصد) بر پایه روابط اجتماعی و لوازم امر مولی فساد در عبادات و معاملات، اجزاء امر آمر با علم به انتفاء شرط امر (غیر مستقلات عقلیه)

نتایج علم اصول (بکارگیری در فقه از طریق تنوع احکام و موضوعات و اصل تقسیمات)

رفتار اصولی یا زمینه منطقی مجتهد	رفتار فقهی مجتهد	رفتار عینی (ابلاغی) مجتهد
تولید مسئله و مصداق‌سازی	عملیات استنباط	تبویب فقه به ۵۱ باب فقهی (طبقه‌بندی کیفی)
تقسیم احکام - موضوعات - نسبت حکمی	بکارگیری فهم و منطوق و مفهوم عرفی از خطابات قول لغوی، قواعد صرف و نحو خطابات (اخبار عرفی)	اعراض (عبادات)
تعریف احکام - موضوعات - نسبت حکمی	بکارگیری فهم عقلانی از خطابات قواعد معانی و بیان (احراز عقلی)	دماء (حقوق)
تولید مسئله اصولی	بکارگیری فهم عقلانی از خطابات بررسی اغراض و مقاصد به وسیله علم اصول (انشاء عقلانی)	اموال (معاملات)

جدول خاستگاه منطقی علم اصول فقه حکومتی

تاریخ: ۸۰/۵/۲۴
تنظیم کنندہ: حجة الاسلام صدوق
پیش نویس اول

چگونگی کارآمدی نظام حجّیت در سازمان تفقه دینی

[illegible]